

درس‌ها و تجارب کمون پاریس

در عرصه سیاست و فرهنگ و هنر و پیکار مردمی!



بهرام رحمانی

درس‌ها و تجارب کمون پاریس در عرصه سیاست و فرهنگ و هنر و پیکار مردمی!



بهرام رحمانی

برگرفته از سایت آزادی بیان

ژول ژوی شاعر معروف فرانسوی در مورد گورستان کموناردها چنین سروده است:

معبدی بدون صلیب و بدون محراب، بدون نیلوفرهای طلایی و بدون پنجره‌های آبی آسمانی، کلیسا معبدی که وقتی مردم از آن صحبت می‌کنند، آن را «دیوار» می‌نامند.

از واقعه تاریخی کمون پاریس بیش از ۱۵۰ سال می‌گذرد اما دستاوردها و تجار ارزنده آن نه تنها برای فعالین سیاسی کمونیست بلکه برای بسیاری از نویسندگان و هنرمندان مردمی و متعهد مطرح است. هنوز درباره آن فیلم می‌سازند و رمان می‌نویسند و ترانه سرود می‌سرایند. از ۲۱ تا ۲۸ ماه مه مصادف است با هفته خونین، آخرین روزهای سرکوب کمون پاریس در سال ۱۸۷۱.

در توصیف آن کتاب‌های زیاد نوشته شد، اشعار و ترانه‌ها سروده شدند، فیلم‌های زیادی ساخته شد و هنوز انقلابیون بسیاری از کشورها جهان خود را وارثان معنوی آن می‌دانند.



دیوار کمونارها مکانی در گورستان پرلاشز پاریس است که در ۲۸ مه ۱۸۷۱م قتل‌گاه ۱۴۷ نفر از مبارزان کمون پاریس بود که تیرباران شدند. این دیوار برای چپ فرانسه و به خصوص سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها و آنارشیت‌ها نمادی از مبارزه مردم برای آزادی و برابری و آمل و آرمان‌هایشان است. بسیاری از چهره‌ها شاخص کمونیست‌های فرانسه به ویژه آن‌ها که در طول مقاومت فرانسه فعال بودند در نزدیکی همین دیوار به خاک سپرده شده‌اند. در بهار ۱۸۷۱م آخرین مبارزان کمون عملاً مبارزه را به این گورستان کشیدند و ارتش ورسای همین جا و تا عصر روز ۲۸ مه آخرین مبارزان را نیز پای دیوار تیرباران کرد. دیوار کمونارها طبیعتاً مکان طبیعی گرامی داشت خاطره کمون بوده است.

این البته پایان قتل‌عام کمونارها نبود. در طول جنگ ۲۰ تا ۳۵ هزار کمونار به قتل رسیدند و بیش از ۴۳ هزار نفر زندانی شدند. بعدها در دادگاهی انقلابی صدها نفر به مرگ محکوم شدند، ۱۳۰۰۰ نفر زندانی شدند و ۴۰۰۰ نفر به نیو کالدونیا تبعید شدند.

اولین راه‌پیمایی در کنار این دیوار در ۲۳ مه ۱۸۸۰م و به فراخوان «ژول گسد» صورت گرفت. ۲۵ هزار نفر در این تظاهرات شرکت کردند و در مقابل نیروهای پلیس صف‌آرایی کردند. از آن سال به بعد تاکنون هر سال نیروهای چپ فرانسوی مراسمی در پای این دیوار در هفته آخر ماه مه برگزار کرده‌اند.

پرتجمع‌ترین این تظاهرات‌ها در ۲۴ ماه مه ۱۹۳۶ و با حضور ۶۰۰ هزار نفر به رهبری «لئون بلوم و مائوریس تئورز» (درست در میان جنبش اعتصابات و چند هفته پس از تشکیل «جبهه مردمی») صورت گرفت.

به طور رسمی، کمون پاریس ۱۸۷۱، حدود ۷۲ روز در بهار ۱۸۷۱، در پاریس، قدرت را در دست داشت. اما شرایطی که کمون در آن شکل گرفت و قوانین و برنامه‌هایی که اعلام داشت، آن را به یکی از مهم‌ترین دوره‌های سیاسی تاریخ تبدیل کرد. کمون پاریس هنوز هم در رمان‌ها و تحلیل‌های تاریخی و ترانه‌سرودها و فیلم‌ها و تحلیل‌های سیاسی جایگاه ویژه خود و برتری‌اش را حفظ کرده است.

حکومت انقلابی کمون پاریس ۷۲ روز بر سر کار بود. در این ۷۲ روز اتفاقات بسیاری افتاد. شتاب حوادث تا بدان حد بود که در مقیاس ارتباطات جهانی در آن زمان، تعجب هر ناظری را برخواهد انگيخت. طی این ۷۲ روز چند دولت با یکدیگر جنگیدند، چندین منطقه فرانسه با یکدیگر متحد شده و سپس به تخاصم رسیدند. طبقات متعارض با هم به آشتی موقت رسیدند، سوسیالیست‌ها و آنارشیست‌ها در مقطعی دوشادوش هم جنگیدند و سپس بر سر الگوی مدیریت جامعه پس از پیروزی کمون به تفاهم رسیدند، حتی بسیاری از انقلابیون از دیگر کشورها به انقلاب پاریسی‌ها پیوستند، قوانین به غایت انسانی و مترقی که تا پایان قرن ۱۹ نشانی از آن در هیچ کشوری وجود نداشت به نفع کارگران و طبقات محروم و تهی‌دست جامعه مصوب و اجرایی شدند. همه این‌ها تنها در ۷۲ روز وضع شدند که هنوز هم اعتبار جدی دارند.

بلافاصله پس از قدرت‌گیری کمون پاریس، سازمان‌های انقلابی و سوسیالیستی در دیگر شهرهای دیگر فرانسه اقدام به تأسیس کمون‌های خود کردند. کمون پاریس برای تشویق تأسیس کمون‌ها نمایندگان خود را به شهرهای بزرگ فرستاد. طولانی‌ترین کمون در خارج از پاریس از ۲۳ مارس تا ۴ آوریل بود که با از دست دادن سی سرباز و صد و پنجاه شورشی سرکوب شد. هیچ یک از کمون‌های دیگر بیش از چند روز دوام نیاوردند و به شدت سرکوب شدند.

لیون سابقه طولانی در جنبش‌ها و خیزش‌های کارگران داشت. در ۲۸ سپتامبر ۱۸۷۰، حتی قبل از کمون پاریس، آنارشیست میخائیل باکونین و سوسیالیست پل یک‌بار دیگر برای تصدی ساختمان شهرداری لیون تلاش کرده بودند اما موفق نشده بودند. آن‌ها توسط ماموران گارد ملی متوقف، دستگیر و از شهر اخراج انجام شده بودند تا این که در ۲۲ مارس، خبر تسخیر قدرت توسط کمون در پاریس به لیون رسید. اعضای سوسیالیست و انقلابی گارد ملی با شنیدن صدای کمون پاریس، به طرف تالار شهر حرکت کردند، آن را تصرف کردند و کمون پانزده نفری را انتخاب کردند. آن‌ها شهردار و بخشدار شهر را دستگیر کردند، پرچم قرمز را بر بالای تالار شهر به اهتزاز درآوردند و خود را بخشی از کمون پاریس اعلام کردند. یک نماینده از کمون پاریس، به نام چارلز آمورو، با جمعیت مشتاق چند هزار نفری مقابل ساختمان شهرداری سخنرانی کرد. با این حال، روز بعد نگهبانان ملی سایر محله‌ها در تالار شهر جمع شدند، جلسه‌ای تشکیل دادند و حمایت خود را از دولت جمهوری اعلام کردند. در ۲۴ مارس، چهار روزنامه مهم لیون نیز کمون را تکذیب کرد. در ۲۵ مارس، آخرین اعضای کمون استعفا دادند و تالار شهر را ترک کردند. کمون فقط دو روز دوام آورده بود.

سن اتین در ۲۴ مارس، با الهام از اخبار پاریس، جمعیت کارگران جمهوری‌خواه و انقلابی و محافظان ملی به تالار شهر Saint-Etienne خواستار طرح پیشنهادی برای ایجاد یک کمون شدند. اعضای انقلابی گارد ملی و واحدی از سربازان ارتش عادی که از جمهوری حمایت می‌کردند، هر دو در خارج از شهر بودند. بخشدار، مهندسی به نام دو لوپه، در حال ملاقات با هیات گارد ملی در دفتر خود بود که در بیرون یک تیر شلیک شد و یک کارگر کشته شد. ماموران گارد ملی با هجوم به تالار شهر، بخشدار را به اسارت گرفتند. در این میان تیرهای بیش‌تری

شلیک شده و بخشداری کشته شد. اعضای گارد ملی به سرعت کمیته اجرایی تأسیس کردند و سربازان را برای اشغال ایستگاه راه آهن و اداره تلگراف اعزام کردند، کمونی را اعلام کردند و انتخابات در ۲۹ مارس برگزار شد. با این حال، در تاریخ ۲۶، اعضای معتدل جمهوری خواه گارد ملی خود را از کمون جدا کردند. یک واحد ارتش صبح روز ۲۸ مارس وارد شهر شد و به ساختمان شهرداری رفت. چند صد نگهبان ملی انقلابی که هنوز در تالار شهر بودند، بدون هیچ شلیکی بدون سر و صدا متفرق شدند.

مارسی، حتی قبل از کمون، یک شهردار کاملاً جمهوری خواه و سنتی از جنبش های انقلابی و رادیکال داشت. در روز ۲۲ مارس، یک سوسیالیست به نام گاستون کرمیو در جلسه کارگران در مارسی سخنرانی کرد و آن ها را به گرفتن اسلحه و حمایت از کمون پاریس فراخواند. رژه های رادیکال ها و سوسیالیست ها و آنارشیست ها با شعار «زنده باد پاریس! زنده باد کمون» به خیابان آمدند. در ۲۳ مارس، بخشداری شهر جلسه عمومی گارد ملی را فراخواند، انتظار داشت که آن ها از دولت حمایت کنند. اما در عوض، نگهبانان گارد ملی، مانند پاریس، به تالار شهر هجوم بردند و شهردار و بخشدار را به اسارت گرفتند و کمونی را به رهبری کمیسیونی متشکل از شش عضو اعلام کردند که بعداً به ۱۲ نفر افزایش یافت. آن ها متشکل از انقلابیون و سوسیالیست ها و آنارشیست ها بودند. فرمانده نظامی مارسی، ژنرال اسپوینت دو لا ویلبواس نت، نیروهای خود را به همراه بسیاری از مقامات دولت شهر، در خارج از مارسی، به اوبن بیرون کشید تا ببیند چه اتفاقی خواهد افتاد. کمیسیون انقلابی به زودی به دو جناح تقسیم شد، یکی در ساختمان شهرداری و دیگری در استان، هر یک ادعا داشتند که دولت قانونی این شهر است. در ۴ آوریل، ژنرال اسپوینت با شش تا هفت هزار سرباز عادی که توسط ملوانان و واحدهای گارد ملی وفادار به جمهوری پشتیبانی می شدند، وارد مارسی شدند، جایی که کمون توسط حدود ۲۰۰۰ محافظ ملی دفاع می شد. نیروهای ارتش منظم این استان را محاصره کردند و حدود ۴۰۰ نگهبان ملی از آن ها دفاع می کردند. این ساختمان توسط توپخانه بمباران شد و سپس توسط سربازان و ملوانان مورد هجوم قرار گرفت. حدود ۳۰ سرباز و ۱۵۰ انقلابی کشته شدند. همان طور که در پاریس، شورشیان اسیر شده اعدام شدند و حدود ۹۰۰ نفر دیگر به زندان افتادند. گاستون کرمیو دستگیر شد، در ژوئن ۱۸۷۱ به اعدام محکوم شد و پنج ماه بعد اعدام شد.

در شهرهای دیگر فرانسه نیز، تلاش هایی برای ایجاد کمون در شهرهای دیگر وجود داشت. دولت رادیکال از ۲۴ تا ۲۷ مارس برای مدت کوتاهی مسئولیت مسئولیت شهر صنعتی Le Creusot را بر عهده گرفت، اما در مواجهه با ارتش بدون خشونت از آن جا خارج شد. تالار شهر، استان و زرادخانه تولوز توسط گارد ملی انقلابی در ۲۴ مارس تصرف شد، اما بدون جنگ در ۲۷ مارس به ارتش تحویل داده شد. تصرف کوتاه مدت مشابهی در تالار شهر در ناربن (۲۳ تا ۲۸ مارس) انجام شد.

در لیموژ، هیچ کمونی اعلام نشد، اما از ۳ تا ۵ آوریل سربازان گارد ملی انقلابی ساختمان شهر را محاصره کردند، یک سرهنگ ارتش را به شدت زخمی کردند و برای مدت کوتاهی از اعزام یک واحد منظم ارتش به پاریس برای جنگیدن جلوگیری کردند. قبل از این که کمون تشکیل شود توسط ارتش خلع سلاح شدند.

فلیکس پیات، روزنامه‌نگار رادیکال، قبل از سقوط کمون از پاریس خارج شد و دوباره به عنوان پناهنده در لندن ظاهر شد. او به طور غیابی به اعدام محکوم شد، اما او و دیگر کمونارها عفو شد. او به فرانسه بازگشت و در آن‌جا دوباره در امور سیاسی فعال شد. وی در مارس ۱۸۸۸ به عضویت اتاق نمایندگان انتخاب شد و در آن‌جا در سمت چپ رادیکال نشست. وی در سال ۱۸۸۹ درگذشت.

لوئیس آگوست بلانکی به عنوان رییس افتخاری کمون انتخاب شد، اما وی در تمام مدت آن در زندان بود. وی در سال ۱۸۷۲ به انتقال به مستعمره کیفری محکوم شد، اما به دلیل سلامتی، حکم وی به زندان تغییر یافت. وی در آوریل ۱۸۷۹ به عنوان معاون بوردو انتخاب شد، اما رد صلاحیت شد. وی پس از آزادی از زندان به کار خود به عنوان هم‌زمان ادامه داد. وی پس از سخنرانی در پاریس در ژانویه ۱۸۸۱ درگذشت. وی مانند آدولف تیرس در قبرستان Père Lachaise، جایی که یکی از آخرین نبردهای کمون در آن‌جا برگزار شد، به خاک سپرده شد. لوئیز میشل، «ویرجین سرخ» معروف، به حمل و نقل به یک مستعمره کیفری در کالدونیای جدید، جایی که او به عنوان معلم مدرسه خدمت می‌کرد، محکوم شد. او در سال ۱۸۸۰ مورد عفو قرار گرفت، و به پاریس بازگشت، و در آن‌جا فعالیت خود را به عنوان یک فعال و آنارشیست از سر گرفت. وی در سال ۱۸۸۰ به جرم هدایت سازمانی که یک نانوائی مصادره می‌کردند، دستگیر و زندانی شد و سپس مورد عفو قرار گرفت. وی چندین بار دیگر دستگیر شد و یک بار نیز با مداخله ژرژ کلمانسو آزاد شد. وی در سال ۱۹۰۵ درگذشت و در نزدیکی دوست نزدیک و همکار خود در زمان کمون، تتوفیل فره، به خاک سپرده شد.

از اولین کسانی که در مورد کمون نوشتند ویکتور هوگو بود که شعر «Sur une barricade»، در ۱۱ ژوئن ۱۸۷۱ سروده شد و در سال ۱۸۷۲ در مجموعه شعر به نام منتشر شد 'Année horious'، شجاعت یک کمونار دوازده ساله را که به جوخه اعدام هدایت می‌شود، ارج می‌نهد.

نویسنده بریتانیایی آرنولد بنت رمان ۱۹۰۸ داستان زنان پیر، بخشی از آن در پاریس در زمان کمون است. رمان ترسناک ۱۹۳۳ گای اندوره گرگینه پاریس در کمون پاریس تنظیم می‌شود و وحشی گرگینه را با وحشی‌گری La Semaine Sanglante مقایسه می‌کند.

نویسنده رمان «Le Cri du Peuple» در سال ۱۹۹۸ توسط Jean Vautrin به ظهور و سقوط کمون می‌پردازد. رمان برنده Prix Goncourt روایتی از وقایع پر فراز و نشیب سال ۱۸۷۱ است که از دیدگاه یک پلیس و یک کمونار که با قتل یک کودک و عشق به یک زن ایتالیایی به نام خانم پچی به هم گره خورده است، به سبک غیرمستقیم آزاد گفته شده است. این رمان با کشف جسد زنی که در رود سن ریخته شده و تحقیقات بعدی که در آن دو قهرمان اصلی، گروندین و تارپانان درگیر هستند، آغاز می‌شود. روزنامه مشهور، Le Cri du Peuple، از روزنامه کمونار واقعی که توسط Jules Vallès ویرایش شده است الهام گرفته شده است.

در قبرستان پراگ، نویسنده ایتالیایی امبرتو اکو فصل ۱۷ را در پس زمینه کمون پاریس قرار می‌دهد.

فیلم‌های زیادی در کمون تنظیم شده است. به ویژه قابل توجه La Commune است که ۵ ساعته است و توسط Peter Watkins کارگردانی شده است. این فیلم در Montreuil در سال ۲۰۰۰ ساخته شده است و مانند اکثر فیلم‌های دیگر واتکینز از مردم عادی به جای بازیگران برای ایجاد جلوه‌ای مستند استفاده می‌کند. برخی از شرکت‌کنندگان فرزندان اعضای بازیگران شاهکار واتکین، ادوارد مونک (۱۹۷۴) بودند. La Commune توسط Odd-Geir Saether، فیلم‌بردار نروژی از فیلم Munch بر روی فیلم گرفته شد.

فیلم‌سازان شوروی سابق گریگوری کوزینتسوف و لئونید تراوبرگ درباره کمون پاریس فیلم ساختند. کن مک مولن، فیلم‌ساز بریتانیایی، دو فیلم به طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت تاثیر کمون ساخته است: رقص شب (۱۹۸۳) و ۱۸۷۱ (۱۹۹۰). رقص شب شامل ظهور فیلسوف فرانسوی ژاک دریدا است. معیناک بیسواس، فیلم‌ساز هندی و استاد مطالعات فیلم در دانشگاه جاداوپور (کلکته)، یک ورودی تقسیم شده در صفحه نمایش است که کار فیلم‌ساز چپ ۱۹۷۰، ریتویک گاتاک را با معاصر متصل می‌کند. عکس‌های کمون پاریس در یازدهمین دوسالانه شانگهای. (۲۰۱۶)

آهنگ‌ساز ایتالیایی لوئیجی نونو، اپرا را نوشت Al gran sole carico d'amore (در آفتاب درخشان، سنگین از عشق)، که بر اساس کمون پاریس ساخته شده است.

در مجموعه تلویزیونی طولانی مدت انگلیس The Onedin Line (قسمت ۲۷، نمایش ۱۰ دسامبر ۱۹۷۲)، مالک کشتی جیمز Onedin را به دنبال یک کمون برای جذب بدهی تجاری است و خود را زیر آتش سنگین می‌بیند.

مهم‌تر از همه، شاعر فرانسوی، اوژن پوتیه، سراینده سرود معروف پرولتری انترناسیونال است. وی در خانواده‌ای فقیر چشم به جهان گشود، و در سراسر عمر انسانی فقیر، یک پرولتر، باقی ماند. معاشش را نخست از راه کار بسته‌بندی و سپس کار کپی نقوش بر منسوجات تامین می‌کرد.

از سال ۱۸۴۰ بعد با سرودهای رزمنده‌اش در همه رویدادهای بزرگ حیات فرانسه دخالت کرد. در این سرودها آگاهی را در عقب‌ماندگان بیدار می‌کرد، کارگران را به اتحاد و همبستگی و مبارزه فرامی‌خواند.

در دوران کمون پاریس پوتیه با ۳۵۲/۳ رای از مجموع ۶۰۰/۳ رای به صندوق ریخته شده به عضویت کمون پاریس انتخاب شد. پوتیه در تمامی فعالیت‌های کمون، شرکت فعالی داشت.

ویس از سقوط کمون اجبارا به انگلستان و سپس به آمریکا گریخت. سرود مشهورش انترناسیونال را در ژوئن ۱۸۷۱ سرود – به تعبیری در فردای شکست خونین ماه مه کمون سرود.

کمون در هم کوبیده شد، اما انترناسیونال پوتیه تجربه و ریشه‌های افکار آن را در سراسر جهان پراکند، و امروز نهال آن سرزنده‌تر از همیشه است.

در سال ۱۸۷۶ پوتیه در تبعید شعری سرود با عنوان از کارگران آمریکا به کارگران فرانسه سرود. در این شعر زندگی کارگران را زیر یوغ سرمایه، فقرشان را، رنج کمرشکنشان را، استثمارشان را، و باور استوارشان به پیروزی راهشان را به تصویر کشید.

حدود ۹ سالی بیش از شکست کمون نگذشته بود که پوتیه به فرانسه بازگشت، و به حزب کارگران پیوست. دفتر اول اشعارش در ۱۸۸۴ و دفتر دوم آن، با عنوان سرودهای انقلابی، در سال ۱۸۸۷ به چاپ رساند. برخی سرودهای دیگر این کارگر شاعر پس از مرگش منتشر شد.

روز ۸ نوامبر ۱۸۸۷ کارگران پاریس پیکر بی‌جان اوژن پوتیه را به گورستان پرلاشز Pere Lachaise محل دفن کمونارهای اعدام شده، حمل کردند. پلیس در تلاش برای پایین کشیدن پرچم سرخ، وحشیانه به جمعیت حمله کرد. جمعیت عظیمی در این تشییع جنازه مدنی شرکت کرده بودند. فریاد «زنده باد پوتیه!» از هر سو بلند شد. پوتیه در فقر چشم از جهان بر بست. اما یادگاری از خود به جا گذاشت که جهانی و پایدارتر است. وی وقتی اولین سرودش را سرود که تعداد کارگران سوسیالیست چندان زیاد و چشم‌گیر نبود. اما سرود تاریخی اوژن پوتیه، امروز برای میلیاردها پرولتر در هر گوشه جهان سرودی رهایی‌بخش و آشنا است.

در هر صورت چند روز قبل از انتخابات شورای کمون، فدراسیونی در پاریس به دعوت هیپولیت مولن، پیکرتراش، گوستاو کوربه نقاش و اوژن پوتیه خالق سرود انترناسیونال، با شرکت حدود چهارصد هنرمند: ترانه سرا، موسیقی‌دان، نقاش، گراوور، پیکرتراش، طراح، شاعر، نویسنده و بازیگران تئاتر تشکیل شده و آن‌ها با رای مخفی، گوستاو کوربه را به ریاست فدراسیون خود برگزیدند. برنامه فدراسیون خود گردان و مدرن هنرمندان پاریس، به تاریخ ۱۵ آوریل، در روزنامه رسمی کشور با مضمون زیر به چاپ رسید: «هنرمندان پاریس که دریک فدراسیون، گردآمده و متشکل شده اند مقرمی دارند: تمام شغل‌های هنری دارای حقوق برابر و فارغ از هر نوع قیمومت دولتی هستند. هنرمندان، هر نوع ارجحیت، ارائه نمایش کالایی و سودجویانه را که قصد دارد نام ناشر را به جای آفریننده واقعی اثر هنری برجسته‌تر به کار برد، مطلقاً رد می‌کنند.»

کمون پاریس در سیاست اجتماعی و فرهنگی معتقد بود: «فرهنگ کالا نیست و با آموزش رابطه ای تنگاتنگ دارد و باید آزاد و در انجمن‌های مردمی به صورتی سوسیالیزه اداره شود. فرهنگ بایستی مستقل از قدرت سیاسی و در دسترس همگان قرارگیرد.»

گوستاو کوربه نقاش معروف فرانسوی (۱۸۷۷-۱۸۱۹) (Gustave Courbet) خود شاهد انقلاب پرولتری ۱۸۴۸ پاریس بود، خود را برای شرکت فعال در انقلاب ۱۸ مارس ۱۸۷۱ کمون پاریس، آماده کرد. با تأسیس کمون، گوستاو کوربه، در انتخابات شورای کمون پاریس در روز ۱۶ آوریل شرکت کرد و از طرف ساکنان محله ششم به نمایندگی از طرف آن‌ها انتخاب شد. کمون پاریس نیز وی را در روز ۱۷ آوریل به ریاست «کمیسسیون هنرمندان پاریس» خود منصوب کرد.

دولت فرانسه هم که روزها و ماه‌ها، پس از سرکوب کمون پاریس، حتی هنرمندان را که در هر زمینه‌ای، ایده‌ای انقلابی عرضه کرده بود، مورد تعقیب و اذیت قرار داد و گوستاو کوربه، نقاش انقلابی و کمونار، توسط دولت فرانسه، تحت پیگرد پلیسی قرار گرفت. وی اجباراً متواری شد، ولی عاقبت در ماه ژوئن، در خانه یکی از دوستانش دستگیر و در دادگاه شورای جنگی شماره ۳، محاکمه و تابلوهایش ضبط، اموال‌اش مصادره و خود او نیز زندانی شد. از نظر دادگاه‌های نظامی دولت فرانسه، گوستاو کوربه، مرتکب دو جرم نابخشودنی شده بود: یکی در عرصه هنر نقاشی و دیگری از نظر هنر سیاسی.

در سال ۱۸۷۰ گوستاو کوربه، از قبول مدال لژیون دونور که لوئی بناپارت، امپراتور وقت فرانسه، به وی اختصاص داده بود، خودداری کرد و علت آن را این‌چنین بیان کرد: «دولت در امور هنری صلاحیت اهدای جایزه را ندارد. هنگامی که دولت دست به این امر می‌زند، ذوق و سلیقه مردم را غصب می‌کند.»

گوستاو کوربه، با ابراز ایده‌های مدرن و دموکراتیک در نقاشی و ایستادگی در مقابل زورگویی‌ها و استبداد امپراتوری فرانسه، حتی از سوی اغلب آکادمیست‌ها که در اداره هنرهای زیبای فرانسه جا خوش کرده بودند، مورد تحریم و بایکوت قرار گرفته و ژوری اکسپوزیسیون جهانی (exposition universelle) اجازه نمایش نقاشی‌هایش را نمی‌داد.

اما گوستاو کوربه، مرعوب این فضا نشد و سرانجام آلودگی در پاریس ساخت و تابلوهایش را مستقیماً به نمایش عمومی گذاشت. این ایستادگی محکم و سنت‌شکنی گوستاو کوربه در هنر نقاشی آن روز فرانسه و بر هنرمندان نقاش معاصر او تأثیر به‌سزایی داشت.

این هنرمند سوسیالیست، زندگی روزمره انسان‌ها به ویژه کارگران را به تصویر می‌کشید و در تابلوهایش در معرض دید همگان قرار می‌داد.



گوستاو کوربه، برای امرار معاش به نقاشی حرفه‌ای روی آورد، اما اغلب نقاشی‌هایش را با رنگ قرمز وبه تاریخ ۱۸۷۱ امضاء کرده است. وی در سن ۵۸ سالگی زیر فشارهای روانی و زندگی محقری که در سویس داشت چشم از جهان فرو بست.

در حقیقت پدیده مهمی دیگری که در روند مبارزه برابری‌طلبی و عدالت‌خواهی تغییراتی را در جنبش کارگری در جهان وارد نمود، برگزاری نخستین در سال ۱۸۶۴ و دومین کنگره در سال ۱۸۸۹ انترناسیونال کارگری است که تحت ریاست کارل مارکس و انگلس برگزار شد؛ این کنگره کارگری در نخستین جلسه خود شعار «کارگران جهان باهم متحد شوید» را سرمشق مبارزه جنبش کارگران جهان قرار داد. هم‌چنان سند مهم و تاریخی دیگری که در حیات سیاسی طبقه کارگر از جایگاهی مهمی تاریخی برخوردار است «مانیفست کارگری» است که در سال ۱۸۵۷ توسط مارکس و رفیق هم‌رزمش انگلس تحریر و در دسترس سازمان‌های کارگری قرار داده شد که در این سند مهم تاکتیک و اهداف استراتژیکی طبقه کارگر به‌روشنی مشخص شده که سرمشق مبارزه بعدی تشکل‌های طبقه کارگر در جهان گردید. این پدیده‌های تاریخی زمینه رشد تشکل‌ها و هم‌چنین احزاب را در جهان تکامل بخشیده و مبارزه میان طبقه کارگر و سرمایه‌داری را وارد تضادهای آشتی‌ناپذیر نوین اجتماعی ساخته و خواستار تغییرات سیاسی و اجتماعی با سرنگونی سیستم سرمایه‌داری در جهان گردید.

نقش انترناسیونال اول و دوم در جهت آگاهی و ارتقای سطح شعور و تشکل جهانی کارگر روز افزون بود و جایگاه طبقه کارگر به سطح جهانی علیه دشمن مشترک همبستگی خود را تحت شعار «کارگران جهان متحد شوید» بسیار مهم بود.

کارگران پاریسی با الهام از سیاست‌های مارکسیستی و اهداف انقلابی سازمان بین‌المللی کارگران با یکدیگر متحد شدند تا حکومت وقت فرانسه را سرنگون کنند. حکومتی که در حفاظت از شهر مقابل محاصره دولت پروس شکست خورده بود. شورای انتخاب شده توسط کمون، سیاست‌های سوسیالیستی را تصویب کرد و بیش از دو ماه بر شهر رهبری کرد. پس از این دو ماه، ارتش فرانسه شهر را با حملات وحشیانه و خونی از کمون‌ها پس گرفت. در طول باز پس‌گیری شهر توسط ارتش، حمام خونی راه افتاد که طی آن ده‌ها هزار پاریسی کشته شدند.

کمون پاریس پس از جنگی فاجعه‌بار میان فرانسه و پروس شکل گرفت. در ژانویه ۱۸۷۰ ناپلئون سوم امپراتور فرانسه علیه دولت پروس بر سر منطقه راین اعلام جنگ کرد. بیسمارک، حاکم پروس به درگیری متمایل بود و می‌خواست به وسیله جنگ و با محوریت یک دولت متخاصم، مجموعه‌ای از کشورهای کوچک آلمانی زبان را به یک ملت واحد تبدیل کند. جنگ درگرفت، اما فرانسه نه تنها مفتضحانه در نبرد سدان شکست خورد و سدان را به پروس تسلیم کرد؛ بلکه ارتش پروس پاریس را هم به محاصره خود درآورد. هم‌چنین ناپلئون سوم حاکم فرانسه دستگیر و روانه زندان شد.

پس از رسیدن خبر این شکست به پاریس، شهر را خشم و انزجار فرا گرفت. توده‌های مردم به ساختمان‌های اصلی شهر هجوم بردند و توانستند طی دو روز یک دولت جمهوری‌خواه در پاریس مستقر کنند. بدین ترتیب جمهوری

سوم فرانسه شکل گرفت. دولت حاکم اما آن طور که انتظار می‌رفت خواسته‌های مردم شهر را چه در درون کشور و چه در مقابل دشمن خارجی برآورده نکرد. کارگران پاریس نگران بودند که دولت جدید کشور را برای بازگشت به سلطنت آماده می‌کند، چرا که بسیاری از سلطنت‌طلبان در حکومت جمهوری صاحب پشت و مقام‌های عالی‌رتبه بودند. این موضوع سبب شد تا درگیری مدام بین نیروهای انقلابی و دولت حاکم برقرار باشد. در این زمان جمعیت قابل توجهی از شهروندان پاریسی کارگر بودند. حدود نیم میلیون کارگر صنعتی که به لحاظ اقتصادی و سیاسی از سوی نظام تولید سرمایه‌داری و همین‌طور دولت حاکم تحت ستم قرار داشتند و به شدت تحت استثمار بودند. در این وضعیت بود که ارتش پروس خود را به دروازه‌های پاریس رساند و شهر را به محاصره خود درآورد. با محاصره پاریس توسط ارتش پروس، بسیاری از این کارگران به عنوان سربازان گارد ملی، ارتشی از نیروهای داوطلب تشکیل دادند تا از شهر و ساکنان آن طی محاصره حفاظت کنند. گرسنگی و قحطی و کشتار طی این محاصره بر شهر حاکم شد.



دولت جمهوری خواه حاکم که قادر نبود در مقابل ارتش پروس بایستد سرانجام با امضای معاهده صلح، پرداخت غرامت به پروس و تسلیم چند منطقه، جنگ را پایان داد. محاصره شهر هم پایان یافت. با وجود ناتوانی‌ها، معاهده و شکست خفت‌بارش دولت اصرار داشت که اسلحه‌های اعضای گارد ملی و مردم را که در طول محاصره از شهر دفاع کرده بودند، جمع‌آوری و آن‌ها را خلع سلاح کند. در پی این حوادث و کشمکش‌ها بود که کمون پاریس رفته‌رفته تشکیل شد. سربازان گارد ملی که بسیاری از آنان را کارگران تشکیل می‌دادند، مبارزه با ارتش فرانسه و دولت را آغاز کردند. هدف کنترل ساختمان‌ها و تسلیحات کلیدی دولت در پاریس بود.

شهروندان پاریسی پیش‌تر و قبل از امضای معاهده، تمایل خود را برای برقراری یک قدرت دموکراتیک در شهر نشان داده بودند. فاصله طبقاتی بین فقیر و غنی در پایتخت طی سال‌های اخیر بیش‌تر شده بود و اغلب مردم از وضعیت به شدت ناراضی بودند. بتنش میان طرفداران کمون و دولت تشدید شد و اولین تلاش‌ها برای اشغال ساختمان‌های دولتی و تشکیل یک قدرت جدید صورت گرفت. این درگیری‌ها ادامه پیدا کرد و شدت یافت، به طوری که اعضای گارد ملی در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ موفق شدند ساختمان‌های دولتی و اسلحه‌ها را به کنترل خود درآورند.

پس از این که گارد ملی موفق شد ساختمان‌های اصلی و تسلیحاتی شهر را به دست آورد، کمون تشکیل اعضای کمیته مرکزی را آغاز کرد. و طی انتخاباتی آزاد و دموکراتیک از شورای عمومی شصت عضو شورا انتخاب شد که شامل کارگران، کارگران اداری، صنعت‌گران، بازرگانان، هنرمندان، روزنامه‌نگاران، و همچنین روشنفکران و نویسندگان بود. ایده مرکزی شورا دموکراسی مستقیم و آزادی و عدالت برای همه بود. شورا تصریح کرد که کمون از هیچ رهبر انحصاری ندارد و هیچ کس قدرت بیش‌تری نسبت به دیگران ندارد. شورا به شکلی دموکراتیک کار می‌کرد و تصمیمات با هماهنگی جمعی و آرای اعضا اتخاذ می‌شد.

پس از انتخاب شورا، «کمونارها» مجموعه‌ای از سیاست‌ها و شیوه‌هایی را اجرا کردند که از گرایشات سوسیالیستی و آینارشیستی در فضای دموکراتیک انتظار می‌رفت. سیاست‌های آن‌ها سد راه سلطه قدرتمندان بود و امتیازات طبقه‌های بالاتر را ملغی کرد.

کمون طی تصمیماتی پیشرو مجازات اعدام و نیز ارتش دایمی را لغو کرد و به جای ارتش به نیروهای داوطلب گارد ملی متکی بود. آن‌ها همچنین به کار شبانه در نانوائی‌های شهر خاتمه دادند، به خانواده‌های کسانی که در هنگام دفاع از کمون جان‌باخته بودند، حقوق پرداخت کردند، اجاره‌نشینان را از پرداخت بدهی‌هایشان به صاحبان خانه‌ها (کرایه خانه در طول محاصره شهر به شکل گزافی بالا رفته بود) معاف کردند.

مهم‌تر از همه، روابط و مناسبات کمون به اصول سکولار و مناسبات جمعی شورایی متکی بود. کمون جدایی کلیسا و دولت را برقرار کرد. شورای کمون تصمیم گرفت که آموزش مذهبی نباید بخشی از تحصیل باشد و اموال کلیسا باید در مالکیت عمومی باشد تا همه بتوانند از آن استفاده کنند. بدین ترتیب به ساختمان کلیساها هیچ آسیبی نرساندند اما آن‌ها را به باشگاه‌هایی اجتماعی بدل کردند. آن‌ها با این شعار که دارایی دزدی است، اموال بانک‌ها را هم عمومی کردند. آموزش کودکان، برابری زنان و مرد در همه شئون اجتماعی از دیگر تصمیمات شورا بود. زنان در کمون نقش بسیار مهمی داشتند، هم در مقام پیکارگران و مبارزان انقلابی و مدیریت و هم در مقام پرستاران.

کمون با وجود پیشرو و مردمی بودن تصمیماتش مخالفان بسیاری هم داشت و دشمنانش برای نابودی آن کمین کرده بودند.

مجمع ملی فرانسه و هم دولت‌های بقیه کشورهای اروپایی از اقدامات طبقاتی کمون شدیداً به وحشت افتاده بودند و آن‌ها را به ضرر منافع سرمایه‌داری خود می‌دیدند. آن‌ها شدیداً مخالف گسترش اندیشه‌های سوسیالیستی و جنبش‌های کارگری بودند. به همین دلایل، شورای ملی فرانسه دستور حمله به کمون را صادر کرد. حمله ارتش دولتی از ۲ آوریل آغاز شد. از آن روز به بعد، پاریس بی‌وقفه بمباران شد و هرگونه پیشنهاد مذاکره نیز رد شد. در پایان ماه آوریل، پایتخت فرانسه کاملاً توسط ارتش محاصره شد. کمون از هر طرف در منگنه و محاصره قرار گرفته بود.

از سوی دیگر، تیرس مذاکراتی را با پروسی‌ها برای همکاری در حمله به کمون برقرار کرد. پروس در ازای دریافت برخی امتیازات، با آزادی بخشی از زندانیان فرانسوی که در طول جنگ اسیر شده بودند، موافقت کرد تا در نیروهای حمله قرار گیرند.

در ۲۱ مه ۱۸۷۱، ارتشی متشکل از بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر به پایتخت فرانسه حمله کردند. با شروع حمله، عملاً هفته خونین آغاز شد. در این جنگ نابرابر کمونی‌ها سخت مقاومت می‌کردند و ارتش دولتی با بی‌رحمی زیادی حمله می‌کردند، بیش‌ترین تلفات را به جمعیت پاریس وارد کرد.

کمون تا ۱۷ ماه فقط در چند بخش از شهر مانند مناطق شرقی بلویل در حال مقاومت بود. اعضای بازمانده کمون فهمیدند که مقاومت بی‌فایده است و مردم قربانی می‌شوند در نتیجه آن‌ها در ۲۸ ماه مه تسلیم شدند. هفته خونین منجر به مرگ حدود ۲۰۰۰۰ نفر در کنار کمون شد. علاوه بر این، ده‌ها هزار هوادار آن زندانی و یا به تبعید محکوم شدند. پس از سقوط شورای عمومی، جمهوری سوم در فرانسه تاسیس شد.

هفته خونین شاهد کشته شدن تعداد زیادی از پاریسی‌ها بود که بیش‌تر آن‌ها شهروندان عادی و غیرمسلح بودند. بسیاری از زندانیان به محض دستگیری، بدون هیچ‌گونه محاکمه اعدام شدند. از نظر برخی از نویسندگان، هفته خونین را دوره‌ای از اعدام‌ها خلاصه کرده‌اند. برخی تخمین‌ها نشان می‌دهد که تعداد مرگ و میرها بین ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر بوده است و به این ترتیب مرگ و میرها در جنگ و کسانی که مورد اصابت گلوله قرار گرفته‌اند نیز افزوده شده است.

برخی دیگر از نویسندگان نیز، این رقم را به ۵۰۰۰۰ نفر اعلام کرده‌اند. فجیع‌تر آن که ارتش مهاجم دولتی فرقی بین کودکان و بزرگسالان یا زن و مرد قائل نمی‌شد و همه را به گلوله می‌بست. جدای از کشته‌شدگان در درگیری‌ها، سرکوب بعدی منجر به ارسال حدود ۷۰۰۰ نفر به زندان‌های کالدونیای جدید شد. هزاران نفر عمر خود را در تبعیدگاه‌های مخوف سپری کردند.

در طرف دیگر، تعداد تلفات حدود ۱۰۰۰ سرباز بود.

با وجود شکست، کمون پاریس تاثیر زیادی بر جنبش بین‌المللی کارگری گذاشت. حرکت‌های انقلابی بعدی از تجارب مبارزاتی پایتخت فرانسه آموختند. باکونین رهبر آنارشیست‌ها در مورد موفقیت‌ها و خطاهای تجربه فرانسه نوشت.

اُژن وِرن (Eugène Varlin) یک کارگر صحاف و آنارشیست بود. وی عضو انترناسیونال اول بود و سپس به عضویت شورای ۹۳ نفره کمون پاریس برگزیده شد، شورایی که به هیچ وجه دارای افکار و سیاست تک‌بندی و واحد نبود و در آن سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها، ژاکوبین‌ها، بلانکیست‌ها، آنارشیست‌ها و اعضای انترناسیونال اول حضور داشتند. ورن در نوامبر ۱۸۶۹ نامه‌ای به آلبر ریشار (Albert Richard) یکی از اعضای انترناسیونال اول در شهر لیون فرانسه نوشت: «حذف تمام نهادهایی که مزاحم ما هستند، آسان خواهد بود. ما همه در این باره توافق

داریم. اما بازسازی سخت‌تر خواهد بود... باید شتاب کنیم، زمان زیادی نداریم.» این نامه ورلن به ریشار در حالی نوشته شد که شهر لیون در تب و تاب بود و اعضای انترناسیونال در آن بسیار فعال بودند. لیون «پایتخت سوسیالیسم» نام گرفته بود. باکونین از سال ۱۸۶۸ عضو انترناسیونال اول بود. وی در عین حال عضو «اتحاد بین‌المللی برای دموکراسی سوسیالیست» نیز بود. در این تشکل کسانی که در کمون پاریس بسیار فعال بودند عضویت داشتند، از جمله برادران رُکلو یعنی الی و الیزه. (Élie & Élisée Reclus) الی کتابی در ۴۰۰ صفحه نگاشته است که «کمون پاریس، روزبه‌روز» نام دارد که در واقع یادداشت‌های روزانه او از مشاهداتش و فعالیت خودش و در ضمن انتقاداتش در تمام مدت کمون پاریس یعنی از ۱۸ مارس تا ۲۸ مه ۱۸۷۱ است. الیزه جغرافی‌دان و نظریه‌پرداز برجسته آنارشیست است که گفته است: «آنارشی بلندترین باز نمود نظم است.»

هرچند طرفداران مارکس و باکونین در انترناسیونال اول به همدیگر نقد داشتند، اما در کمون در کنار هم و همبستگی با هم تمام نیرو خود را به کار بردند.

میخائیل باکونین سال ۱۸۶۷ خود را آنارشیست نامید. پس از کنگره انترناسیونال در بازل در سپتامبر ۱۸۶۹ گرایش ضد اقتدارگرا شکل گرفت و اوژن ورلن هم بدان پیوست.

در دومین روز جنگ فرانسه و پروس، ۲۰ ژوئیه ۱۸۷۰، فعالان انترناسیونال اول تظاهراتی صلح‌طلبانه در لیون برپا کردند. ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ جمهوری در لیون اعلام شد و پرچم سرخ در برج ناقوس شهرداری به اهتزاز درآمد که تا ۴ مارس ۱۸۷۱ برافراشته ماند. روز ۲۸ سپتامبر ۱۸۷۰ هزاران کارگر در لیون قیام کردند. میخائیل باکونین خود را به لیون رسانده و در جنبشی که به کمون (اول) لیون، شش ماه پیش از پاریس، شهرت یافت، شرکت کرد. آفیش سرخی در سطح شهر چسبانده شد که امضای چند تن از قیام‌کنندگان، از جمله باکونین را داشت. در این آفیش الغای دولت و اعلام خودگردانی کمونال لیون نوشته شده بود. اما انقلابیون لیون نتوانستند کنترل شهر را حفظ کنند و مسئولان قدیمی و سرکوب‌گر دوباره حاکم شدند. باکونین به زحمت توانست از آن‌جا بگریزد.

احکامی که کمونارها برای پایان نابرابری و شرایط بد زندگی کارگران تصویب کردند، نمونه‌ای از انقلابیون در سایر مناطق قاره بود. همین امر در مورد قوانین برابری جنسیتی یا ایجاد مهد کودک و مدرسه رایگان برای فرزندان کارگر اتفاق افتاد.

هجده مارس؛ سالروز قیام کموناردهای پاریس است. وقایعی تاریخی همانند قیام مردم کارگر و محرومان پاریس در سال ۱۸۷۱، تنها به‌گذشتگان تعلق ندارد، بلکه درس‌ها و تجارب مثبت و منفی آن برای امروز و روزگاران آینده بسیار تعیین‌کننده و حائز اهمیت است. چرا که مبارزه آن روزگاران به مبارزه امروز ما ربط پیدا می‌کند که صرفاً یادآوری یا قدردانی از قهرمانی‌ها و کارهای بزرگ کمونارها محدود نبوده و به سازمان‌دهی مبارزه کنونی ما نیز ربط دارد. در عین حال مسلم است که تاریخ را آن‌گونه که هست باید بازخوانی کرد نه آن‌گونه که سلیقه‌ای و تحریفی باشد.

این نوشته با اشاراتی به پیش زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و تاریخی کمون پاریس و نیز به دستاوردهای کمون و نهایت به شکست آن می‌پردازد. شرح رویدادهای کمون پاریس و آمار و ارقام را از کتاب‌ها و مقاله‌های تحلیلی مختلف ترجمه شده و اثرگذارتر گرفته‌ام؛ و تدوین آن بیش‌تر متأثر از نقطه نظرات مارکس است. اغلب تحلیل‌ها از مارکس و انگلس است و عمدتاً برگرفته از سه اثر «مبارزه طبقاتی در فرانسه»، «هیجدهم برومر لویی بناپارت» و «جنگ داخلی از فرانسه» است.

در حقیقت بستر تاریخی کمون پاریس وقوع انقلاب ۱۸۴۸ در سراسر اروپا بود که اتحاد دولت‌های اروپایی را درهم شکست. گرچه این موج گسترده انقلابی پس از دوران معینی، حرکتش کندتر شد. اما اولین باری بود که طبقه کارگر، خود را به‌صورت طبقه‌ای مستقل در جامعه مطرح کرد. این مسئله در ژوئن ۱۸۴۸ با شورش کارگران پاریس عینی‌تر شد. می‌توان گفت که این قیام از جوانب گوناگون، سرآغازی برای انقلاب کموناردهای پاریس بود. طبقه کارگر مسلح از روزهای آغازین انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹، همواره در مرکز صحنه مبارزه طبقاتی بود، جمهوری مردمی و کارگری را در مخالفت با جمهوری سرمایه‌داران به‌عنوان آلترناتیو انتخاب کرد و با همین شعار به خیابان‌ها آمد:

«کارگران دیگر چاره‌ای نداشتند، یا باید از گرسنگی می‌مردند یا تن به‌نبرد می‌دادند. آنان در روز ۲۲ ژوئن، با شورش جسورانه پاسخ دادند که طی آن نخستین نبرد بزرگ میان دو طبقه سازنده جامعه بورژوازی در گرفت. این نبردی بود بر سر بقا یا نابودی نظم بورژوازی. حجابی که چهره جمهوری را می‌پوشانید بدین‌سان دریده شد. همه می‌دانند که کارگران، بدون داشتن فرماندهان و برخوردار بودن از نقشه هماهنگ، بدون وسایل لازم و درحالی‌که اغلب حتی سلاحی در دست نداشتند، با شجاعت و نبوغی بی‌مانند، به‌مدت ۵ روز تمام ارتش، گارد سیار، گارد ملی مستقر در پاریس و انبوه گارد ملی اعزام شده از ولایات فرانسه را شکست دادند و جلوی همه این‌ها ایستادند. و همه هم می‌دانند که بورژوازی بیم و هراس‌های مرگ‌بارش را (از ایستادگی کارگران) با خشونت ناشنیده جبران کرد و بیش از ۳ هزار زندانی را از دم تیغ گذراند.» (کارل مارکس، نبرد طبقاتی در فرانسه)

اما شورش کارگران و تهی‌دستان پاریس که به‌لحاظ تاریخی پیش‌درآمد قیام کموناردهای پاریسی بود، به‌وحشیانه‌ترین شکل سرکوب گردید:

«آخرین بقایای رسمی انقلاب فوریه یعنی کمیسیون اجرایی، هم‌چون خواب و خیالی که در برابر واقعیت تاب نیاورد، در برخورد با اهمیت سرنوشت‌ساز رویدادها دود شد و به‌هوا رفت. آتش‌بازی‌های لامارتین (با کلمات در انقلاب فوریه) به‌موشک‌های آتش‌افکن کاوینیاک (در انقلاب ژوئن) تبدیل گردید. معلوم شد که مفهوم حقیقی، ناب، و عوام‌فریب برادری، برادری طبقات دارای منافع متضاد که یکی دیگری را می‌چابد، همان برادری که با بوق و کرنا در فوریه اعلام شد، و با حروف درشت بر سردر همه اماکن مهم پاریس، همه زندان‌ها، همه سربازخانه‌ها، حک گردید، چیزی جز جنگ داخلی، جنگ داخلی به‌دهشت‌ناک‌ترین شکل آن، جنگ میان کار و سرمایه، نیست. در شام‌گاه ۲۵ ژوئن، آتش این برادری از هر پنجره‌ای در پایتخت فرانسه زبانه می‌کشید، و درست در همان لحظاتی که

پاریس بورژوازی چراغانی می‌کرد، پاریس پرولتاریا غرق آتش و خون بود و در حالت نزع دست و پا می‌زد. برادری درست همان قدری دوام آورد که منفعت بورژوازی اقتضا با پرولتاریا را داشت.» (مارکس، نبرد طبقاتی در فرانسه) در چنین روندی، دوم دسامبر ۱۸۵۱ لویی بناپارت پس از پایان دوران سه ساله ریاست جمهوری خود، با یک کودتا، جمهوری را منحل و امپراتوری را اعلام کرد و خود را به‌عنوان ناپلئون سوم، امپراتور خواند. بورژوازی (فرانسه) از بیم سوسیالیسم، امپراتوری دوم را پذیرفت، همان‌طور که پدران‌شان برای خاتمه دادن به انقلاب، تسلیم امپراتوری و ناپلئون اول شدند. مقام الوهیتی که بورژوازی به ناپلئون اول اعطا نمود.

همین که بورژوازی فرانسه که منافع‌اش تامین شد، به ناپلئون سوم اجازه داد تا فرانسه را غارت کند و... ناپلئون سوم ماجراجویی بود که تلاش می‌کرد از هویت عمومی نام‌دارش (ناپلئون بناپارت) برای عوام‌فریبی و جذب خرده‌مالکان بهره‌برداری کند. او در دسامبر ۱۸۵۰ به‌عنوان سرکرده جنبشی متشکل از عناصر بی‌طبقه در شهرها و روستاها به ریاست جمهوری انتخاب شد. بورژوازی در ابتدا از انتخاب لویی بناپارت به ریاست جمهوری شوکه شد؛ اما به سرعت دریافت که او می‌تواند راه‌حلی برای قدرت با ثبات دولتی باشد. این راهی برای کنار گذاشتن مناقشات سلسله‌ای در میان جریان‌های گوناگون هوادار سلطنت بود و در عین حال امیدی برای ساختن دولتی استوار که بورژوازی را در برابر تهدید انقلاب محافظت می‌کرد. بدین ترتیب بود که بورژوازی یک سال پس از انتخاب لویی بناپارت به این نتیجه رسید که باید از او حمایت کند.

در چنین روندی برای کارگران مسلم شد که در آینده مبارزه خود را مستقل پیش ببرد و از هر حادثه‌ای برای ضربه وارد کردن به دولت استفاده می‌کردند. به این ترتیب، گرچه وقوع قیام کمون از وقوع وقایعی که تحت اختیار پرولتاریای فرانسه نبود، به شدت تاثیر گرفت و حمله ارتش پروس به فرانسه مهم‌ترین آن به‌شمار می‌آید.

لویی بناپارت ادعای امپراتوری دوم را داشت که تقلیدی از امپراتوری ناپلئون اول بود. مارکس درباره تکرار تاریخ به‌صورت کاریکاتوریک یادآوری مشهور دارد:

«هگل، در جایی، براین نکته انگشت گذاشته است که همه رویدادها و شخصیت‌های بزرگ تاریخ جهان، به‌اصطلاح، دوبار به‌صحنه می‌آیند؛ وی فراموش کرده اضافه کند که بار اول به‌صورت تراژدی و بار دوم به‌صورت نمایش خنده‌دار، کوسیدیر به‌جای دانتون، لویی بلان به‌جای روبسپیر، موتاتنی ساهای ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۱ به جای مونتانی ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۵، برادرزاده به‌جای عمو. و در اوضاع و احوالی که دومین روایت هیجدم برومر در آن رخ می‌دهد با چنین مضحکه‌ای روبه‌رو هستیم.» (مارکس، هیجدهم برومر لویی ناپلئون)

لویی بناپارت که ادعا می‌کرد ناپلئون سوم است، مجلس شورای ملی را تا حد ماشین امضاء تنزل داد. این نظام یک دیکتاتوری فاسد بود که فحشا و تن‌فروشی را گسترش داد و به‌هرگونه‌ای از شیادی مالی برتری بخشید. این

دیکتاتوری نوعی از دیکتاتوری بود که بورژوازی و بورژواها را قادر ساخت تا از سیاست کنار بکشند و بیش از هر چیز به دنبال منافع صنعتی و مالی خود باشند. نتیجه این دیکتاتوری، صنعتی شدن پرشتاب فرانسه و رشد طبقه‌ی کارگر به صورت یک طبقه‌ی پرشمار بود. به هر روی، در این نظام فاسد، رشد چشم‌گیری در نیروهای تولیدی پدید آمد. این رشد چشم‌گیر صنعتی و طبقه پرشمار کارگر یکی از آن پیش‌زمینه‌هایی بود که قیام کمون بر بستر آن واقع گردید.

حاکمیت و دیکتاتوری ناپلئون سوم در بستر جنگ پروس و فرانسه در ۱۸۷۰ به پایان رسید. این جنگ برای ناپلئون سوم سرنوشتی تراژیک رقم زد. او را در ۲ سپتامبر ۱۸۷۰ در جنگ سدان اسیر کردند. در پی آن، بلافاصله در متز شکست تحقیرآمیز دیگری برای نیروهای فرانسوی پیش آمد. آلمان در آن زمان تثبیت دولت ملی را با محوریت پروس در دست داشت. آلمان توانست استان‌های فرانسوی آلزاس و لورن را تصرف کند. شکست در این جنگ مرتجعانه در برابر پروس، شرایط را برای جرقه‌ی کمون فراهم آورد.

مارکس در سال ۱۸۷۰، در پایان جنگ فرانسه و پروس، نوشت: «بدین ترتیب در این شرایط فوق‌العاده دشوار، طبقه‌ی کارگر فرانسه به حرکت درمی‌آید. هرتلاش برای برهم زدن حکومت جدید در این بحران کنونی که دشمن پشت دروازه‌های پاریس است، کاملاً نومیدانه است.» وی در ادامه توضیح می‌دهد که آن‌ها محکوم به شکست هستند.

اما تاسف‌بار این است که پیش‌بینی مارکس درست از آب درآمد و آن‌ها واقعا شکست خوردند. اما هرچند این نتیجه بسیار محتمل بود، اما غیرقابل اجتناب نیز نبود.

در هر صورت، گرچه مارکس درباره شکست طبقه کارگر هشدار داده بود؛ اما زمانی که این امر واقع شد، با تمام توان از آن حمایت کرد. زیرا، این درست است که قیام کمون از کم‌ترین احتمال پیروزی برخوردار بود، اما طبقه کارگر جهانی بدون وقوع این قیام و شکست آن نمی‌توانست به دانش مبارزه طبقاتی مسلح شود که پیش‌زمینه نظری تسخیر ماشین بورژوازی دولت، خرد کردن آن و برقراری روابط و مناسبات شورایی است.

به نظر دلیلی اصلی شکست کمون، از یک سو قدرت‌مند بودن بورژوازی و دولت و ارتش آن و از سوی دیگر، سراسری نشدن این انقلاب در سراسر فرانسه بود. همچنین کسب قدرت توسط کارگران و تهی‌دستان فرانسوی و شکست آن به دلیل عدم تدارک لازم، ایده استنتاجی و عمدتا معقول سازمان‌یابی طبقه کارگر در مدیریت جامعه را به یک واقعیت قابل تحقق تبدیل کرد که می‌توان و ضروری است که در راستای تحقق آن در هر جامعه‌ای دست به تدارکی همه‌جانبه زد.

انگلس در پیش درآمد «جنگ داخلی فرانسه» یادآوری می‌کند که این اقدامات میان‌برهای خوبی بودند: «از آغاز ماه می به بعد، همه توان‌شان صرف جنگ در برابر ارتش گرد آمده حکومت ورسای شد که همواره رو به فزونی بود.» آن‌ها برای جان خود می‌جنگیدند و اقدامات انقلابی تا حدی براین مسئله سایه انداخته بود. پاریس بر جبهه‌های غربی و جنوبی حمله کرد و مجبور شد نومیدانه عقب‌نشینی کند.

کمون یک‌سره به‌این نتیجه رسید که طبقه کارگر پس از دست یافتن به قدرت نمی‌تواند جامعه را به کمک همان ماشین دولتی گذشته اداره کند. این طبقه کارگر برای آن که سلطه طبقاتی خودش را که به تازگی به چنگ آورده بود، دوباره از دست ندهد می‌بایست از یک سو آن ماشین سرکوب گذشته را که علیه خود او به کار گرفته شده بود، از میان بردارد، ولی از سوی دیگر تدابیری اتخاذ کند که قدرت تفویض شده به گماشتگان و کارمندی که خود او برای اداره‌ی جامعه مأمور می‌کرد، همواره و بدون استثنا پس‌گرفتنی باشد. خصلت دولتی که پیش از کمون بر جامعه فرمانروایی می‌کرد چه بود؟ جامعه، ابتدا از راه تقسیم کار ساده، ارگان‌های ویژه‌ای را برای تأمین منافع مشترک خود و مراقبت در این زمینه پدید آورده بود. ولی این اندام‌های (مراقبت از منافع و مصالح عمومی) که دولت در راس آن‌ها قرار داشت به مرور زمان با پرداختن به تأمین منافع خاص خودشان تغییر ماهیت داده، از حالت خدمت‌گزار جامعه خارج گردیده و به خداوندگاران جامعه تبدیل شده بودند. این تغییر و تحول را، به عنوان مثال، نه فقط در قالب پادشاهی موروثی، بل حتی در قالب جمهوری دموکراتیک هم می‌شود ملاحظه کرد. و نمونه بارزش درست در آمریکای شمالی دیده می‌شود که «سیاست‌مداران» هیچ جای دنیا به اندازه آن‌جا و دسته‌ای خاص و جدا از مردم و در عین حال قدرتمند را تشکیل نمی‌دهند. در آمریکای شمالی، هردو حزب بزرگ، که به نوبت جای هم‌دیگر را در دستگاه قدرت می‌گیرند، توسط کسانی اداره می‌شود که سیاست برای‌شان نوعی کسب و کار است، و بر سر کرسی‌های نمایندگی و قانون‌گذاری، چه دولت‌های محلی و چه دولت فدرال، به همه‌گونه معامله‌گری تن می‌دهند، و ممر معاش‌شان از جنب و جوش و تبلیغات برای حزب‌شان می‌گذرد که پس از پیروزی در انتخابات پادشاه این فعالیت‌ها را با اعطای مقامات دولت به آنان می‌پردازند. و همه می‌دانیم که آمریکاییان از سی سال پیش تاکنون (یعنی: تا نگارش این مقدمه در سال ۱۸۹۱) چه قدر کوشیده‌اند تا این یوغ سنگین تحمل‌ناپذیر را از گردن خود بردارند و با وجود تلاش‌هایی که می‌کنند تا چه حد در این مرداب فساد بیش از پیش فرومی‌روند. و درست در همین آمریکاست که می‌توانیم بهتر از هر جای دیگر ببینیم که چه گونه قدرت دولت موفق می‌شود تا نسبت به جامعه استقلال پیدا کند؛ همان جامعه‌ای که در آغاز چیزی جز ابزاری در دست آن برای اداره‌اش نمی‌بایست باشد. در این آمریکا، نه خاندان سلطنتی هست، نه اشرافیت، نه ارتش دایمی (مگر مثنی از سربازان که مأمور مراقبت از بومیان سرخپوست و مقابله با آن‌ها هستند)، نه دستگاه اداری با مقامات ثابت و حقوق بازنشستگی و با این همه، می‌بینیم در آن‌جا دو دار و دسته‌ی سیاست‌باز معامله‌گر سودجو هستند که به نوبت جای هم‌دیگر را در دستگاه قدرت می‌گیرند و دولت را با استفاده از فاسدترین وسایل و برای رسیدن به شرم‌آورترین مقاصد خاص خود در خدمت خود قرار می‌دهند؛ و ملت نیز، در برابر این دو کارتل بزرگ سیاست‌باز که گویا به اصطلاح در خدمت وی قرار دارند، ولی در واقع بر وی مسلط‌اند و غارت‌اش می‌کنند، هیچ چاره‌ای ندارد و تن به قضا داده است.

کمون برای آن که به همین بلای اجتناب‌ناپذیر در همه‌ی نظام‌های پیشین، یعنی تبدیل شدن دولت و اندام‌های دولتی از خدمت‌گزاری جامعه به خدایگان مسلط بر جامعه، دچار نشود دو وسیله‌ی کارآمد را به کار برد. نخست این که گزینش همه‌ی مقامات در دستگاه‌های اداری، قضایی و آموزشی را تابع انتخاب بر مبنای آرای عمومی کرد، و در

نتیجه، بنا را بر این نهاد که آن مقامات در هر لحظه پس‌گرفتنی باشند. دوم این که دست‌مزد خدمات را، از پایین‌ترین تا بالاترین آن‌ها، معادل همان دست‌مزدی قرار داد که دیگر کارگران دریافت می‌داشتند. بالاترین دست‌مزدی که کمون پرداخت کرد ۶۰۰ فرانک بود. بدین‌سان، جلوی مسابقه برای دستیابی به مقامات و مناصب اداری گرفته می‌شد ضمن آن که انتخاب‌شوندگان برای امور نمایندگی مردم دست و بال‌شان باز نبود و موظف بودند حدودی را رعایت کنند. (انگلس، «جنگ داخلی در فرانسه»، مقدمه به مناسبت بیستمین سالگرد کمون در سال ۱۸۹۱)

تایمز مه-ژوئن ۱۸۷۱ نوشت:

«گفته می‌شود که چندصد نفر که به مادلن پناه برده بودند، در این کلیسا، با سرنیزه کشته شده‌اند... یازده واگن مملو از اجساد شورشیان در یک گور دسته‌جمعی در ایسی دفن شدند... به‌هیچ مرد، زن یا بچه‌ای رحم نکردند... هر بار، دسته‌های ۵۰ یا ۱۰۰ نفری تیرباران می‌شوند.»

دیلی نیوز، مه-ژوئن ۱۸۷۱:

«اعدام‌های دسته‌جمعی بی‌هیچ تبعیضی ادامه دارد. اسیران را دسته‌دسته به مکان‌هایی می‌برند که در آن‌جا جوخه‌های آتش مستقر شده‌اند؛ و از پیش، گودال‌های عمیقی حفر شده است. در یکی از این گودال‌ها که در یک پادگان عهد ناپلئون قرار دارد، از دیشب تاکنون ۵۰۰ نفر تیرباران شده‌اند. اسیران به سرعت با یک رگ‌بار خلاص می‌شوند و جسدشان را در گودال‌ها تلن‌بار می‌کنند؛ به‌طوری‌که آن‌ها که با گلوله کشته نشده‌اند، به احتمال قوی مرگ بر اثر خفگی-خیلی زود- به‌دردشان خاتمه می‌دهد. دو دادگاه نظامی به‌طور اختصاصی-مرتبا هر روز- حکم تیرباران ۵۰۰ نفر را صادر می‌کنند. هم‌اکنون دو هزار جسد از اطراف پانتئون جمع‌آوری شده است.»

استاندارد، ژوئن ۱۸۷۱:

برای تکمیل تصویر قتل‌عام کموناردها توسط بورژوازی فرانسه به‌چند فراز از کتاب لیساکاره که از بخش‌های مختلف انتخاب شده است، نیز نگاه کنیم:

ساعت هفت دیگر به‌بانک و بورس رسیده بودند. از آن‌جا به سمت سنت‌تاش پایین رفتند که در آن‌جا با مقاومت سرسختانه‌ای مواجه شدند...

...

در تاریکی شب یک افسر ورسائی توسط پست نگهبانی ما در باستیل غافل‌گیر و تیرباران شد؛ تی‌یر روز بعد گفت «بدون احترام به قوانین جنگ.» گویی در طی چهار روزی که تی‌یر بی‌رحمانه مشغول کشتار اسرا، پیرمردان، زنان و کودکان بود، از قانونی جز قانون وحشی‌ها اطاعت کرده بود.

...

زنان شیک و شنگول، انگار که به سفری تفریحی رفته‌اند، خود را به اجساد سرگرم کرده بودند و برای لذت بردن از دیدار مرده‌های دلاور با ته چتر آفتابی خود آخرین روانداز آن‌ها را کنار می‌زدند.

...

در دو طرف خیابان‌های پاریس و سن کلود وحشیانی صف کشیده بودند که کاروان‌های اسرا را با هو و جنجال و مشت‌ولگد دنبال می‌کردند؛ و بر سرشان آشغال و شیشه خورده می‌ریختند. روزنامه‌ی لیبرال-محافظه‌کار سیپکل در شماره ۳۰ مه خود نوشت: «آدم زنانی نه فاحشه‌ها، بلکه بانوان آراسته- را می‌بیند که در مسیر عبور اسرا به آن‌ها فحش می‌دهند و حتی با چتر آفتابی خود آن‌ها را کتک می‌زنند.» وای به حال کسی که به این شکست خورده‌ها توهین نمی‌کرد! وای به حال کسی که بگذارد این جنبش عزا و ندبه از کف‌اش برود! او را فوراً می‌گرفتند و به‌پست نگهبانی می‌بردند، یا به‌سادگی داخل کاروان اسرا هل می‌دادند.

...

کشتارهای جمعی تا اولین روزهای ژوئن ادامه داشت و اعدام‌های صحرایی تا اواسط آن ماه. تا مدت زیادی، صحنه‌های اسرارآمیزی در جنگل بولونی هم‌چنان در جریان بود. هرگز تعداد قربانیان هفته‌ی خونین معلوم نخواهد شد. رییس دادگستری نظامی تیرباران ۱۷۰۰۰ نفر را پذیرفت و انجمن شهرداری پاریس مخارج دفن ۱۷۰۰۰ نفر را پرداخت. ولی تعداد زیادی را یا سوزاندند یا در خارج از پاریس کشتند. اغراق نیست اگر بگوییم حداقل ۲۰۰۰۰ نفر.

رهبری در کمون جمعی بود. برای مثال، کسانی بودند که خود را متعلق به سنت روبرسپیری ژاکوبن می‌دانستند و از اوگوست بلانکی، یکی از رهبران عمده جنبش کارگری فرانسه در نیمه قرن نوزدهم، پیروی می‌کردند. بلانکی پیش از آن در زمان قیام کمون در زندان بود و بنابراین نمی‌توانست در آن مشارکت داشته باشد؛ البته این از بخت او بود که تیرباران نشد. تعدادی هم پیرو بین‌الملل اول بودند که مارکس آن را بنیان‌گذاری و رهبری می‌کرد. اما بسیاری از آن‌ها مارکسیست نبودند. تعدادی هم حامیان پرودون بودند که در بین‌الملل شرکت داشتند. اکثریت ایشان عناصر کمونیست آگاه بودند؛ مانند لئو فرانکل، عضو شورای عمومی بین‌الملل که به‌عضویت کمون انتخاب شد.

اوژن وارلن، پرودونیست و عضو بین‌الملل و هم‌چنین عضو انتخابی کمون برای ناحیه ششم پاریس، توسط نیروهای ورسای کمون تیرباران شد. کسانی مانند دُلسکلوز، نماینده ناحیه نوزدهم پاریس و نیز عضو کمیته تشکیلات سلامت عمومی در یکی از آخرین درگیری‌ها در ساحل چپ رود سن کشته شد. تبعیدی‌های ارتش لهستان نیز در کمون عضویت داشتند، برای مثال، دومبروسکی، کسی که پس از انقلاب لهستان در ۱۸۳۰ از لهستان گریخته بود. بورژوازی تجدیدقویافته در ورسای همه رهبرانی را که دستگیر کرد، به‌فجیع‌ترین شکل ممکن، سربسته کرد.

در عین حال کمون ضعیف‌های اساسی داشت. همان‌گونه که مارکس یادآوری می‌کند، در تصرف بانک فرانسه کوتاهی کردند. در واقع در هفته‌های اول، کمون به مذاکره با قائم مقام رییس بانک (خود رییس بانک فرار کرده بود) که ۲۰۰۰ میلیون فرانک در خزانه داشت، سرگرم بود. با مصادره آن پول می‌توانستند به کارگران حقوق بدهند و امور کمون را اداره کنند.

رهبران کمون در مورد گسترش کمون به دیگر بخش‌های فرانسه غفلت کردند. به موازات کمون در چند شهر فرانسه از جمله ماری، تولوز، لیون و سن‌اتین جنبش‌هایی با گرایشی همانند گرایش جنبش در پاریس وجود داشت، اما بدون رهبری بودند و خیلی زود هم محو شدند. بنابراین، جنبش جاری در پاریس عملاً اقدامی برای گسترش انقلاب و مناسبات کمونی در دیگر نقاط فرانسه نکرد.

مارکس این وضعیت را جنگ داخلی ناامید و از جهاتی چنین نیز بود؛ اما در عمل کسی همانند جنگ داخلی در آن نجنگید. کموناردها در موضع دفاعی باقی ماندند و خودشان را رقیب ورسای برای حاکمیت بر کشور نمی‌دانستند. به‌گمان آن‌ها پاریس شهر آزادی بود که بقیه فرانسه اگر بخواهد باید از آن تقلید کند.

برای کمون این امکان معنوی و نظامی وجود داشت که همه فرانسه را زیر فرمان خود بگیرد. ورسای برای مقابله با چنین اقدامی هیچ نداشت. در حدود یک آوریل ۱۸۷۱، بنا به وقایع نگاری لیساکاره، آن‌ها تنها چیزی که داشتند، پنج یا شش هنگ بود که حدود ۳۵۰۰۰ مرد، با ۳۰۰۰ اسب و ۵۰۰۰ ژاندارم در اختیار داشتند. ژاندارم‌ها تنها نیروی نسبتاً متشکل بودند. اما پاریس به وجود این ارتش ناتوان و به هم ریخته اعتنایی نداشت. روزنامه‌های پرفروش خواهان حمله بودند و آن را سفری تفریحی به ورسای می‌دانستند.

در حالی که زمان چندانی از اداره کمون در پاریس نمی‌گذشت؛ در ورسای، دولت ارتش را با زندانیان جنگی آزاد شده توسط پروسی‌ها بازسازی کرد. پاریس دوباره محاصره شد و این بار توسط فرانسویان. ارتش ورسای با کمک شورشیان مخالف کمون چندین حمله را در خارج از دیوارهای شهر انجام داد و بمباران شهر را آغاز کرد. کمون هم، در حد توانایی خود، مقاومت می‌کرد تا این که در ۲۱ ماه می دروازه‌ای در بخش شرقی شهر شکسته شد، ارتش ورسای به داخل شهر هجوم آورد و درگیری عظیمی آغاز شد که به هفته خونین مشهور است.

ارتش با ورود به شهر به هیچ‌کس رحم نمی‌کرد و هرگونه مقاومت را سزاوار مرگ می‌دانست. حتی بسیاری از غیرنظامیان غیر مسلح را هم اعدام کردند. در بسیاری از مکان‌های تاریخی آتش‌سوزی‌های مهیبی رخ داد. دفاتر دولتی و پلیس در آتش‌سوزی سوختند. تمام آرشیوها نابود شدند. هوای پاریس بر اثر آتش‌سوزی مداوم غیرقابل تنفس شد. هزاران نفر کشته شدند. هیچ‌کس حتی کودکان و زنان و بیماران هم از این کشتار عظیم جان سالم در نبردند.

پس از پیروزی ارتش ورسای هم انتقام‌گیری‌ها ادامه یافت. هرگونه حمایت از کمون جرم اعلام شد و هزاران نفر به این جرم دستگیر و زندانی و یا اعدام شدند. بسیاری از کمونارها پای دیواری گذاشته شدند و تیرباران گردیدند. این دیوار امروز هم به نام دیوار «کمونارها» معروف است. هزاران نفر از سایر کمونارها نیز در ورسای محاکمه

شدند. تا روزها و هفته‌ها مردان و زنان و کودکان بسیاری در زندان‌های موقتی ورسای اوضاع سختی گذراندند. آنان دیرتر محاکمه و حتی تعداد بسیار زیادی به اعدام محکوم شدند. تعدادی از زندانیانی که به اعدام محکوم نشده بودند به کالدونیای جدید، جزیره‌ای در اقیانوس آرام، تبعید شدند.

شکل سازمانی کمون در اصل به‌صورت شوراهای شهری بود که به‌صورت مستقیم انتخاب می‌شد. در آغاز، پاریس را به ۲۰ «بخش» یا ناحیه انتخاباتی تقسیم کردند که مانند نواحی شهری لندن بود. مسئله دموکراسی در این وضعیت کلیدی بود. بورژوازی برای وضعیت پس از جنگ نظام انتخاباتی خاصی را در نظر داشت: آن‌ها می‌خواستند از حوزه‌ها ۶۰ عضو شورای شهر را از میان داوطلبان انتخاب کنند؛ سه نفر از هر کدام، فارغ از این که میزان جمعیت هر حوزه‌ای چه قدر است. بنابراین، برای نمونه، با این که جمعیت بخش یازدهم ۱۵۰۰۰۰ نفر بود، این بخش سه عضو شورای شهر می‌داشت، درحالی که بخش دیگر که بورژوازی در آن به‌سر می‌برد، با جمعیت ۴۵۰۰۰ نفر هم سه عضو در شورای شهر می‌داشت.

از سوی دیگر، کمون فرمان داد برای هر ۲۰۰۰۰ انتخاب‌کننده یا فراکسیون ۲۰۰۰۰ نفری یک عضو شورای شهر باید انتخاب شود که این به‌معنای ۹۰ نماینده در کل بود؛ نظامی کمی عادلانه‌تر.

مارکس در اشاره‌اش به شورای عمومی بین‌الملل، کمی پس از شکست ۱۸۷۱، چنین گفت:

کمون را اعضای شورای شهر تشکیل دادند که منتخب حق رأی عمومی در نواحی مختلف شهر بودند و طبعاً مسئولیت نیز داشتند؛ بنابراین، در کوتاه مدت مقام‌شان قابل لغو بود. از طرف دیگر، طبیعی بود که اکثریت اعضای آن کارگر باشند، یا خود را (براساس واقعیت عملی) نماینده طبقه کارگر بدانند.

کمون قرار بود هیاتی کارگری و نه پارلمانی، و در عین حال مجریه و مقننه باشد. پلیس به‌جای آن که هم‌چنان کارگزار حکومت مرکزی باشد، یک‌باره از ویژگی‌های سیاسی خود عاری گردید و به‌کارگزار مسئول در برابر کمون تبدیل شد و در تمام وقت امکان لغو مقامش نیز وجود داشت. مقامات دیگر شعبه‌های دستگاه‌های حکومتی نیز چنین بودند. از اعضای کمون به‌پایین، خدمات عمومی با دستمزد کارگری انجام می‌پذیرفت.

هم‌چنین ماهیت واقعی گارد ملی، هسته اصلی کمون، جای بررسی دارد. در اول میلیشیای کارگران نبود؛ اما به‌آن بدل شد. سازمانی نامنظم، مورد تأیید دولت و براساس توده‌هایی بود که هدف‌شان دفاع از پاریس در زمان جنگ بود. این محصول تاریخ فرانسه و در عین حال ناسازگار با شکل‌بندی دولت بورژوازی فرانسه بود. این سازمان میلیشیگونه از اندیشه هوادار ژاکوبن و انقلاب دموکراتیک برآمد که تا حدی از سنت خود بورژوازی برگرفته شده بود. اما ثابت شده بود که برای بورژوازی فایده‌ای ندارد؛ زیرا مراتب این نیروی مسلح، آن را از بقیه مردم جدا نمی‌کرد. از این‌رو، در اواسط شورش انقلابی، در زمان شکست در جنگ ارتجاعی در برابر آلمان، به‌کانون نظامی و نیز سیاسی طبقه کارگر انقلابی تبدیل گردید.

دستاوردها و تجارب کمون پاریس فرانسه به معنای واقعی مناسبات طبقاتی در جهان را تغییر دادند و به همین دلیل درس‌ها و تجارب کمون پاریس بسیار ارزنده و هنوز هم راهنمای جنبش کارگری است.

انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه به خوبی شناخته شده است. اما این انقلاب تنها انقلاب فرانسه نبود. پس از آن تغییر حکومت از جمهوری به سلطنت و بالعکس بارها در فرانسه روی داد. یکی از انقلاب‌های مشهور فرانسه به نام کمون پاریس مشهور است.

در طول آن دوره، اندیشه‌های سوسیالیستی، آنارشستی یا کاملاً دموکراتیک در سراسر پایتخت فرانسه گسترش یافته بود.

از این نظر آخرین، زمینه بین‌المللی بسیار مهم بود، زیرا ایده‌های مارکس در حال گسترش بود و در سال ۱۸۶۴، اولین انترناسیونال تاسیس شد.

با وجود جنبش‌های انقلابی که در اروپا رخ داده بود، کیفیت زندگی طبقه کارگر آن‌چنان بهبود نیافته بود. فرانسه نیز از این قاعده مستثنی نبوده و بیش از هر چیز فقر بر کارگران تاثیر گذاشته است.

اوضاع اقتصادی فرانسه با جنگ وخیم‌تر شد. پاریسی‌ها، دولت را مسئول وخیم‌تر شدن شرایط خود می‌دانستند. کمون پاریس با تغییر عظیم اقتصادی و اجتماعی و سیاسی با انحلال حاکمیت موجود، لغو کار اجباری، جدایی دین و کلیسا از دولت، از بین بردن بودجه مالی مذهبی از بودجه دولت و مصادره اموال کلیسا، از بین بردن و سوزاندن «گیوتین» که ابزار اعدام و جنایت بود، مبارزه علیه بوکراسی، از بین بردن جرایم مالی سنگین و آموزش رایگان بود که این تغییر و تحول پایه‌های سیستم استبدادی و استثمارگری بورژوازی را به لرزه درآورده بود. چنان‌چه کارل مارکس بینان‌گذار سوسیالیسم علمی در این مورد به درستی گفته است: «پاریس کارگری و کمونش برای همیشه به‌عنوان پیشگام جامعه نوین در خاطره‌ها خواهد ماند و یاد جان‌باختگانش با عشق و احترام در قلب بزرگ طبقه کارگر جاودانه خواهد ماند.»

در جمع‌بندی می‌توان تاکید کرد که کمون پاریس یکی از بزرگ‌ترین وقایعی که در تاریخ جنبش کارگری جهانی به وقوع پیوست. این حرکت تاریخی به لحاظ مضمون و متحوی طبقاتی و در راستای تامین زندگی شایسته انسانی، از اهمیت والایی برخوردار است که به نام «کمون پاریس» مشهور شد. کمون پاریس فقط ۷۲ روز مدیریت شورایی فرانسه به دست داشت و اولین شورای کارگری و تجربه دموکراتیک و دخالت مستقیم همه شهروندان در جهان بود که گرایش‌های مختلف کارگری از سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها گرفته تا آنارشست‌ها و سندیکالیست‌ها و هم‌چنین اعضای انترناسیونال اول در آن ایفای نقش قهرمانه داشتند.

هر چند که در ابتدا، مناطق دیگر فرانسه سعی کرده بودند از پاریس الگوبرداری کنند و شوراهای عمومی خود را انتخاب کنند. با این حال، قبل از این که به اهداف خود برسند شدیداً سرکوب شدند.

سرکوب خونین کمون پاریس نه تنها شکست بزرگی برای جنبش کارگری این کشور، بلکه جنبش کارگری جهانی بود. دولت ملی وقت فرانسه قوانینی را برای تضعیف و سرکوب آن تصویب کرد و در پایتخت فرانسه برای ۵ سال حکومت نظامی اعمال کرد. انترناسیونال اول نیز غیرقانونی اعلام شد.

در سطح برنامه‌ریزی کلی‌تر، دستاوردها و درس‌های کمون پاریس همین امروز نیز بسیار آموزنده و کارساز است که می‌توان درباره ارتباط میان گرایش‌های متنوع جنبش کارگری استنباط کرد. می‌توان گفت که کمون پاریس به‌صورت رسمی نمونه برجسته یک مدیریت شورای شهری بود. اعضای کمون را رای عمومی مردم در فضای آزاد و برابر و بدون هیچ‌گونه فشاری انتخاب کرد و شکل‌گیری‌اش صرفاً براساس شکل سازمانی آن در محل‌های کار نبود؛ بلکه جنبه عمومی‌تری به شوراها دادند. در واقع کمون نشان داد که روابط و مناسبات شورایی و جمعی برای مدیریت جامعه، بسیار انسانی‌تر و مناسب‌تر از قدرت دولت و حاکمیت فردی و حزبی است.

امروز با گذشت بیش از ۱۵۰ سال از مبارزه کارگران و مردم پاریس برای آزادی و برابری و دموکراسی و سوسیالیسم به عنوان نخستین انقلاب کارگری و برقراری روابط و مناسبات شورایی و دموکراتیک جهان گرامی داشته می‌شود. زنده‌باد یاد و خاطره کمون پاریس!

چهارشنبه پنجم خرداد ۱۴۰۰ - بیست و ششم مه ۲۰۲۱

بهرام رحمانی

بازنشر کتابخانه ی گرایش مارکسی